

سه یادداشت شاهنامه‌شناسی

دکتر ابوالفضل خطیبی

۱. یک تصحیح قیاسی در داستان سیاوخش

سیاوخش همراه با رستم چون به توران لشکر می‌کشد و در نخستین نبرد، تورانیان را درهم می‌شکند، گرسیوز نزد برادرش افراسیاب می‌رود و این خبر تلخ را به شاه می‌رساند. افراسیاب چنان خشمگین می‌شود که گرسیوز را از درگاهش می‌راند و شب‌هنگام، خواب آشفته‌ای می‌بیند که خواب‌گزاران چنین تعبیرش می‌کنند که اگر شاه با سیاوخش جنگ کند و سیاوخش کشته شود، تاج و تخت توران از دست می‌رود و کشور ویران می‌شود.

هنگامی که، افراسیاب به بستر خواب می‌رود، دو بیت زیر آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۰۳-۷۰۲/۲۴۸/۲):

چو یک پاس بگذشت از آن تیره‌شب چنان چون کسی بازگوید ز تب
خروشی برآمد ز افراسیاب بلرزید بر جای آرام و خواب

در مصراع دوم بیت یکم «بازگوید ز تب» به چه معنی است؟ استاد خالقی مطلق در *یادداشت‌های شاهنامه* در شرح این مصراع نوشته‌اند: «بازگفتن یعنی هذیان گفتن و ز در بیان سبب است: بدان گونه که کسی به سبب تب هذیان گوید» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۶۰۸/۱). همین نویسنده و معنی در: کزازی، ۱۳۸۴: ۳۰۵/۳-۳۰۶). این معنی کاملاً درست است؛ ولی بازگفتن به معنی «هذیان گفتن» نیاز به شاهد از خود *شاهنامه* یا متون کهن دیگر دارد که استاد خالقی مطلق شاهدهی از آن به دست نداده و نگارنده نیز هرچه جست‌وجو کرد، شاهدهی نیافت. بازگوید مطابق است با نسخه‌های ف، لی، آ، ل^۳ و آرایش نسخه‌های دیگر چنین است: ل، س، لن، ق^۲، پ، ل^۲، ب، لن^۲: راز گوید؛ و، س^۲: برخوردش. در نسخه سعدلو (فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۷۸،

س ۱۳) راز گوید آمده است و در سن ژوزف (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۵۵، س ۷ از پایین)، بازگوید. از سوی دیگر، در شاهنامه رازگفتن به معنی «سخن نهانی گفتن» و نیز «زیر لب نیایش کردن خداوند» فراوان به کار رفته است؛ ولی هیچ یک از این دو معنی مناسب مصراع مورد بحث ما نیست. به نظر نگارنده در اینجا در اصل ژاژ گوید بوده است که در بیشتر نسخه‌ها به صورت راز گوید باقی مانده است. ژاژ به معنی «سخن یاوه و بیهوده»، یکبار در شاهنامه در بیت زیر به کار رفته که از قضا، در آنجا هم در بیشتر نسخه‌ها (به جز دو نسخه لن و پ) به صورت راز آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶۱/۸: ۴۷۱):

چو برسم بدید اندرآمد به واژ نه گاه سخن بود و گفتار ژاژ

جالب اینجاست که در دیوان فرخی سیستانی در بیت زیر ژاژ دقیقاً معادل هذیان به کار رفته است (فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۳۲۷):

من این همه ز طریق مطابیت گفتم مگر نگویی کاین ژاژ باشد و هذیان

در دو شاهد زیر ژاژگفتن به معنی «سخن یاوه گفتن» به کار رفته است:

همه گوینده فسق و فجوریم ز هزل و ژاژ گفتن ابکمی کو

(سنایی، ۱۳۴۱: ۵۸۱).

قول حق را هم ز حق تفسیر جو هین مگو ژاژ از گمان ای سخت‌رو

(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۳/۳)

۲. خودکامگی کاوس شاه

در آغاز پادشاهی کیکاوس، هنگامی که او می‌خواهد برای جنگ با دیوان مازندران بدانجا لشکر کشد، بزرگان ایران او را از این کار برحذر می‌دارند و به او می‌گویند هیچ یک از شاهان پیشین چنین کار خطرناکی نکرده‌اند؛ ولی پادشاه تصمیم خود را گرفته است. پس بزرگان به زال پهلوان روی می‌آورند، بدین امید که او بتواند شاه را از این تصمیم منصرف کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴/۷-۷۸):

چو بشنید داستان بیچید سخت که شد زرد برگ کیانی درخت

همی گفت کاوسِ خودکامه‌مرد ز گیتی نه گرم آزموده نه سرد
 کسی کو بود در جهان پیشگاه برو بگذرد سال و خورشید و ماه
 که مانده‌ست کز تیغ او در جهان نلرزید یکسر کهان و مهان
 نباشد شگفت ار به من نگرود شوم خسته گر پند من نشنود

بیت‌های سوم و چهارم پیچیدگی دارد. در بیت سوم پیشگاه یعنی فراز تخت [شاه] که مکان به‌جای متمکن به‌کار رفته است (علاقهٔ حال و محل)؛ یعنی شاه که بر فراز تخت می‌نشیند. استاد خالقی مطلق دربارهٔ این بیت می‌نویسند: «کسی که پادشاه جهان است، سال و خورشید و ماه بر او می‌گذرند و چون به کام او می‌گذرند، از گشت زمانه چیزی نمی‌آموزد و از این‌رو کارهای جهان را ساده می‌گیرد. شاید در مصراع دوم نگذرد درست باشد به‌معنی سختی‌های زمانه را نچشیدن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۳۹۹/۱). استاد خالقی در چاپ‌های بعدی شاهنامه یعنی دو جلدی انتشارات سخن همین ضبط نگذرد را اختیار کرده است (فردوسی، ۱۳۹۳: ۷۶/۲۰۲/۱). استاد، بیت چهارم را معنی نکرده‌اند؛ ولی معنی سراسر آن می‌تواند این باشد: «که» در آغاز مصراع یعنی چه کسی و کل بیت هم جملهٔ پرسشی است؛ منتها پرسش پاسخ در خود (پرسش ریتوریک). می‌گوید: چه کسی از کهان و مهان در جهان باقی مانده است که از ضرب‌شست تیغ او بر خود نلرزیده باشد؟! استاد کزازی در شرح خود، این دو بیت را گویا به‌دلیل سادگی آن معنی نکرده است. بنگرید: «زال با خود می‌گوید: کاوس مردی خودکامه و خویشان‌رأی است و می‌تواند بود که اندرز مرا نپذیرد و مایهٔ آزدگی و خواری من شود» ولی در مورد مصراع دوم بیت سوم این نکته را اشاره کرده است که «گذشتن خورشید و ماه با مجاز سبب و مسبب گذر زمان و در پی هم آمدن روزان و شبان خواسته شده است» (کزازی، ۱۳۸۱: ۳۴۹/۲).

اشکالات زیر در تصحیح و شرح بیت‌های بالا دیده می‌شود:

۱. در مورد مصراع دوم بیت سوم (کسی کو بود ...)، بنده چنین بیان یا بیان مشابهی را در شاهنامه و متن‌های حماسی ندیدم. برای رسیدن به‌معنی مورد نظر استاد خالقی، ذهن خواننده باید این مراحل طی کند: سال و خورشید و ماه بر پادشاه می‌گذرد و عمر او سپری می‌شود ← روزگار به کام پادشاه می‌گذرد ← به دلیل کامرانی و کامروایی از گشت زمانه چیزی نمی‌آموزد و کارهای جهان را ساده می‌گیرد. با شناختی که از نبوغ فردوسی داریم، بعید است که خواننده را برای دریافت معنی چنین موضوع ساده‌ای این چنین سردرگم کند. در مورد معنی همین مصراع با ضبط نگذرد نیز وضع بر همین منوال است. خواننده باید از

نگردیدن خورشید و سال و ماه بر کسی به «سختی‌های زمانه را نچشیدن» برسد.

۲. بیت سوم، بیتی کلی است درباره همه پادشاهان و در آن اشاره‌ای به کاوس نیست و خواننده خودش باید دریابد که شاعر در این بیت به کاوس نظر دارد. گذشته از این، چرا باید فردوسی همه پادشاهان را ناکارآموده و سرد و گرم نچشیده بداند؟! در مورد بیت چهارم (که مانده ست ...)، باید به این نکته توجه داشت که کاوس در آغاز پادشاهی خود، هنوز کاری انجام نداده است و تازه برای نخستین گام می‌خواهد به جنگ دیوان مازندران برود. پس چرا باید فردوسی بگوید: همه دنیا از تیغ او می‌لرزند. شاهد صادق آن همین دیوان مازندران که هیچ‌یک از شاهان قبل از او جرئت لشکرکشی بدانجا را نداشتند و خود کاوس هم کاری از پیش نبرد.

پیشنهاد بنده در تصحیح و شرح بیت‌ها در زیر می‌آید (با گزینش «بگذرد» به جای «نگذرد» در بیت یکم و «بلرزند» به جای «نلرزید» در بیت دوم که دست‌نویس‌ها به اندازه کافی از این دو ضبط پشتیبانی می‌کنند).

کسی کو بود در جهان پیشگاه برو بگذرد سال و خورشید و ماه
که مانده ست کز تیغ او در جهان بلرزند یکسر کهان و مهان

در آغاز بیت دوم «که» را می‌توان «که»ی تفسیری انگاشت در شرح مصراع پیش از آن. «مانده‌ست»، یعنی آن زمان فرانسیده است. می‌گوید: کسی [مانند کاوس] که در جهان پادشاه می‌شود، [باید] زمان بر او بگذرد؛ در مورد چنین پادشاهی، هنوز آن زمان فرانسیده است که از تیغ او کهان و مهان بر خود بلرزند. به بیان دیگر: کسی که در جهان پادشاه می‌شود باید زمان بر او بگذرد تا کهان و مهان از صولت تیغ او بر خود بلرزند. به گمان ما با این تصحیح قطعاً مذکور در محور طولی هم انسجام کافی پیدا می‌کند. منظور ما این است که نیازی نیست حتماً بیت پنجم (نباشد شگفت ار به من نگرود) را به بیت قبلی متصل بدانیم؛ بلکه می‌توانیم آن را ادامه بیت سوم (همی گفت کاوس خودکامه مرد) انگاریم؛ زیرا وقتی زال در بیت پنجم می‌گوید: «شگفت نیست اگر شاه پند مرا نشنود»، به سبب قدرت شاه مذکور در بیت پیش از این نیست؛ بلکه به خاطر خودکامگی و گرم و سرد نچشیدن او در بیت دوم است. یک‌بار دیگر بیت‌ها را مرور می‌کنیم؛ وقتی زال از قصد کاوس آگاه شد، سخت مضطرب گشت و گفت: کاوس خودکامه‌ای است بی تجربه؛ پادشاهی چون او که هنوز در آغاز پادشاهی خود است و تجربه‌ای ندارد، باید شکیبایی ورزد و بگذارد زمان سپری شود تا تجربه بیندوزد و قدرتمندتر شود تا بیم قدرت او در دل دشمنانش از جمله دیوان مازندران بیفتد؛ ولی من می‌دانم این پادشاه گرم و سرد نیازموده به

پند من نیز اعتنایی نمی‌کند و از بی‌اعتنایی او آزرده‌خاطر و ملول می‌شوم.

۳. مصدر سپردن در شاهنامه؟

در شاهنامه صیغه‌های مختلف مصدر سپردن فراوان به کار رفته است که معانی آن را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی کرد: یکی از مصدر پهلوی abespārdan یا abespurdan (بن مضارع: abespār؛ فارسی: سپیر و سپار) به معنی «واگذار کردن و تفویض کردن» (از ریشهٔ -spar به معنی «رها کردن، از دست دادن») و دیگری از مصدر پهلوی spurdan (بن مضارع: spar؛ فارسی: سپیر) به معنای «طی کردن، گذشتن، لگدکوب کردن» (از ریشهٔ -spar به معنی «جستن، پریدن، لگد کردن»)^۱. در لغت‌نامهٔ دهخدا سه مدخل اصلی سپردن با معانی مختلف ثبت شده است: ۱. «سپردن/سپردن (از: سپر = سپار + دن، پسوند مصدری) اسپاردن. سپاردن» با معنای «چیزی پیش کسی امانت گذاشتن و تسلیم کردن. واگذارشدن. بازگذاشتن. تحویل دادن»، «پایمال کردن. لگدکوب کردن» و معنای و ترکیبات دیگر؛ ۲. سپردن/سپردن/سپردن به معنی «طی کردن و راه رفتن»؛ ۳. سپردن، به معنی «به‌انتها رساندن و تمام کردن» بدون شاهد(نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل همین مدخل‌ها). چنانکه ملاحظه می‌شود، طبقه‌بندی مدخل‌ها و معانی در لغت‌نامه نظم درستی ندارد. دو معنی «تسلیم کردن» و «طی کردن، لگدکوب کردن» که از دو ریشهٔ مختلف هستند، ذیل تفکیک معنایی یکم طبقه‌بندی شده و معنی «طی کردن»، هم ذیل تفکیک یکم قرار گرفته است و هم ذیل تفکیک دوم. در فرهنگ بزرگ سخن این طبقه‌بندی نظم بهتری دارد و بر اساس دو ریشهٔ مختلف سپردن (مذکور در بالا)، معانی ذیل دو مدخل اصلی (سپردن و سپردن) طبقه‌بندی شده است؛ ولی معنی «طی کردن» به خطا ذیل هر دو مدخل اصلی ثبت شده است(نک: انوری، ۱۳۸۱، معنی شمارهٔ ۱ ذیل مدخل اول و معنی شمارهٔ ۵ ذیل مدخل دوم).

در مورد مصدر سپردن در معانی «طی کردن، گذشتن، لگدکوب کردن»، چنان که جایگاه قافیۀ بیت‌ها نشان می‌دهد، صیغه‌های امر و مضارع آن همه‌جا با فتح «پ» تلفظ می‌شود (مثلاً بسپیر و بسپرد)؛ ولی صیغهٔ ماضی آن از مصدر سپردن گرفته شده و - بازهم چنان که قافیۀ بیت‌ها نشان می‌دهند- با ضم «پ» تلفظ می‌شود (مثلاً سپرد و بسپرد). اینک برای هریک، نمونه‌هایی از شاهنامه می‌آوریم:

امر:

برین پند من باش و مگذر ازین بجز بر ره راست مسپیر زمین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۵۷۲/۲۷۴)

¹ MacKenzie, 1971

مضارع:

بدین شیرمردی و چندین خرد گمان مرا زیر پی بسپرد
(همان: ۱۹۹۳/۳۳۴/۲)

ماضی:

به گیتی در از پهلوانان گرد پی زال را کس نیارد سپرد
(همان: ۳۳۸/۱۸۶/۱)

بسی بی‌پدر کرد فرزند خرد بسی کوه و رود و بیابان سپرد
(همان: ۳۴۳/۴۸/۳)

یلان سینه گفت: ای سپهدار گرد هرآنکس که او راه یزدان سپرد
(همان: ۱۵۷۹/۵۹۸/۷)

در شاهنامه در بیش از ده بیت، سپردن در معنی یادشده، در زمان ماضی، سپرد تلفظ می‌شود و با واژه‌هایی چون خُرد، گرد، شمرْد و بمرْد قافیه شده و در هیچ بیتی نیست که در محل قافیه بتوان سپرد تلفظ کرد؛ بنابراین فعل ماضی سپرد و صورت دیگر آن بسپرد در غیر محل قافیه نیز باید به همین سان تلفظ شود نه به سان سپرد؛ برای نمونه در بیت زیر باید سپردی تلفظ شود نه سپردی، چنان که استاد خالقی مطلق در چاپ جدید سخن (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۱۳۱/۵۱۲/۱) ضبط کرده‌اند (در چاپ هشت جلدی فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۳۰/۹۵/۳، این واژه در اینجا اعراب ندارد):

سران را سپردی (چاپ جدید سخن: سپردی) سر، ایدر بمان

گه آمد که بر تو سر آید زمان

استاد خالقی مطلق در واژه‌نامه پایان جلد یکم یادداشت‌های شاهنامه (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۸۷۲/۱) برای سپردن دو مدخل در نظر گرفته است: یکی سپردن در معنی «طی کردن، رفتن، لگدکردن، کوبیدن و گذشتن» با ارجاعات فراوان به بیت‌های شاهنامه و دیگری سپردن با دو

تفکیک معنایی: یکی «رفتن، طی کردن» با یک شاهد زیر:

به‌گیتی در از پهلووانان گُرد پی زال را کس نیارد سپرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۸۶/۳۳۸)

و دیگری معنی متداول آن یعنی «واگذار کردن و به‌دیگری دادن» با ارجاعات دیگر. براین‌اساس استاد خالقی هم در چاپ هشت جلدی و هم در چاپ جدید سخن (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۱۱۳/۲۴؛ ۱۷۵/۴۱۰؛ ۱۷۵۱/۳۷۱ و بیت‌های دیگر) در همه‌جا، در محل‌های غیرقافیه، فعل ماضی سپرد/بسپرد را از مصدر سپردن (به معنای طی کردن، گذشتن، لگدکوب کردن) گرفته و سپرد/بسپرد ضبط کرده است، درحالی‌که در همه‌جا سپرد/بسپرد، از مصدر سپردن درست‌تر می‌نماید؛ برای نمونه به موارد زیر توجه فرمایید:

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه به خاک اندرآگند و بسپرد راه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۸/۱۱۲)

بیفگند و بسپرد و زو درگذشت ز پیش سپاه اندرآمد به دشت

(همان: ۱/۳۱۳/۴۰۹)

سیاوش چو بشنید بسپرد راه پذیره شدش تازنان با سپاه

(همان: ۲/۳۲۰/۱۷۵۱)

به دیده سپردند یکسر زمین زبان دد و دام پُر زآفرین

(همان: ۲/۳۷۵/۲۵۰۹)

نگارندهٔ این سطور نیز در تصحیح جلد هفتم شاهنامهٔ استاد خالقی به پیروی از استاد، در دو بیت زیر به خطا بسپرد ضبط کرده است:

همه کوه بسپرد یک‌یک به پای بر رنج او هم نیامد به‌جای

(همان: ۷/۳۶۵/۳۴۲۷)

بسی پیل بسپرد مردم به‌پای نشد زآن سپه ده یکی باز جای

(همان: ۷/۵۴۱/۹۰۷)

بنابراین، از آنجاکه در شاهنامه، و نیز در متون کهن دیگر، در همه‌جا در محل قافیه صورت ماضی فعل سپردن به معنی «طی کردن، لگدکوب کردن» و معانی نزدیک به آن سپرد تلفظ می‌شود، نمی‌توان به وجود مصدر سپردن در کنار سپردن اطمینان یافت؛ مگر آنکه شواهدی از کاربرد قطعی سپرد و بسپرد یافت شود. برخی فعل‌های دیگر زبان فارسی مانند شمردن و بُردن نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند و برای آن‌ها نیز مصدرهای شُمرْدَن و بُرْدَن نمی‌توان فرض کرد. در شاهنامه فعل امر شُمرْدَن، شُمرْ تلفظ می‌شود و با هنر قافیه شده است:

در پادشا هم‌چو دریا شُمرْ پرستنده ملاح و کِشتی هنر

(همان: ۱۵۵۶/۲۱۷/۷)

در بیت دیگر، همین صیغه از فعل شمردن با صیغه امر بسپردن در معنی یادشده در بالا قافیه شده است:

متازید و این کشتگان مسپَرید بگردید و این خستگان بشمَرید

(همان: ۱۴۷۷۷/۳)

و در بیت زیر نیز صورت ماضی هر دو فعل با تلفظ شُمرْد و سپُرد دیده می‌شود:

مرا روی گیتی بیاید سپُرد بد و نیک چندی بیاید شُمرْد

(همان: ۴۹/۵۳۳/۵)

منابع

- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد)، تهران، سخن.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی، تهران، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، یادداشت‌های شاهنامه، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، ۱۳۴۱، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، ۱۳۴۹، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر.

- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۹، *شاهنامه*، همراه با *خمسه نظامی*، چاپ عکسی از روی نسخه معروف به سعدلو (حدود قرن هشتم)، محفوظ در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق (۸ جلد: جلد ششم با همکاری محمود امیدسالار و جلد هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی)، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، *شاهنامه*، نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC 43)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات طلایه.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۳، *شاهنامه* (۲ جلد)، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، سخن.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۴، *نامه باستان*، تهران، انتشارات سمت.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۶۳، *مثنوی معنوی*، به کوشش رینولد. ا. نیکلسون، تهران، امیرکبیر.
- MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press, 1971.
- ترجمه فارسی: مکنزی، دیوید نیل، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۰.